

جایگزینی واردات یا توسعه صادرات؟

نگاهی به ضرورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

مواد غذایی بسیار کم‌تری داشتیم، اکنون ۱۰ میلیون تن گندم وارد می‌شود. صنعتی که قبل از انقلاب داشتیم، همان صنعت استحصال نفت بود. بقیه هم یک‌سری صنایع مونتاژ بود. کارخانه‌های کوچکی هم بودند که این‌ها در کل تولید ملی ما درصد قابل توجهی را تشکیل نمی‌دادند. این مسئله نوعی تحقیر در جامعه ایجاد کرده بود، به همین دلیل نسلی که انقلاب کرد، دنبال یک نوع شکوفایی اقتصادی ملی مبتنی بر منابع داخلی اعم از مواد اولیه و نیروی انسانی و مهندسی بود، اما ما فاقد یک نظام مهندسی اقتصادی بودیم. ما می‌دانستیم که چه می‌خواهیم، ولی نمی‌دانستیم که چگونه آن را به دست آوریم. این بود که بعد از این که انقلاب پیروز شد و نیروهای جوان و انقلابی، دولت و حکومت را به دست گرفتند، در بخش صنعت تکیه عمده‌ما روی سیاست جایگزینی واردات بود.

سیاست جایگزینی واردات

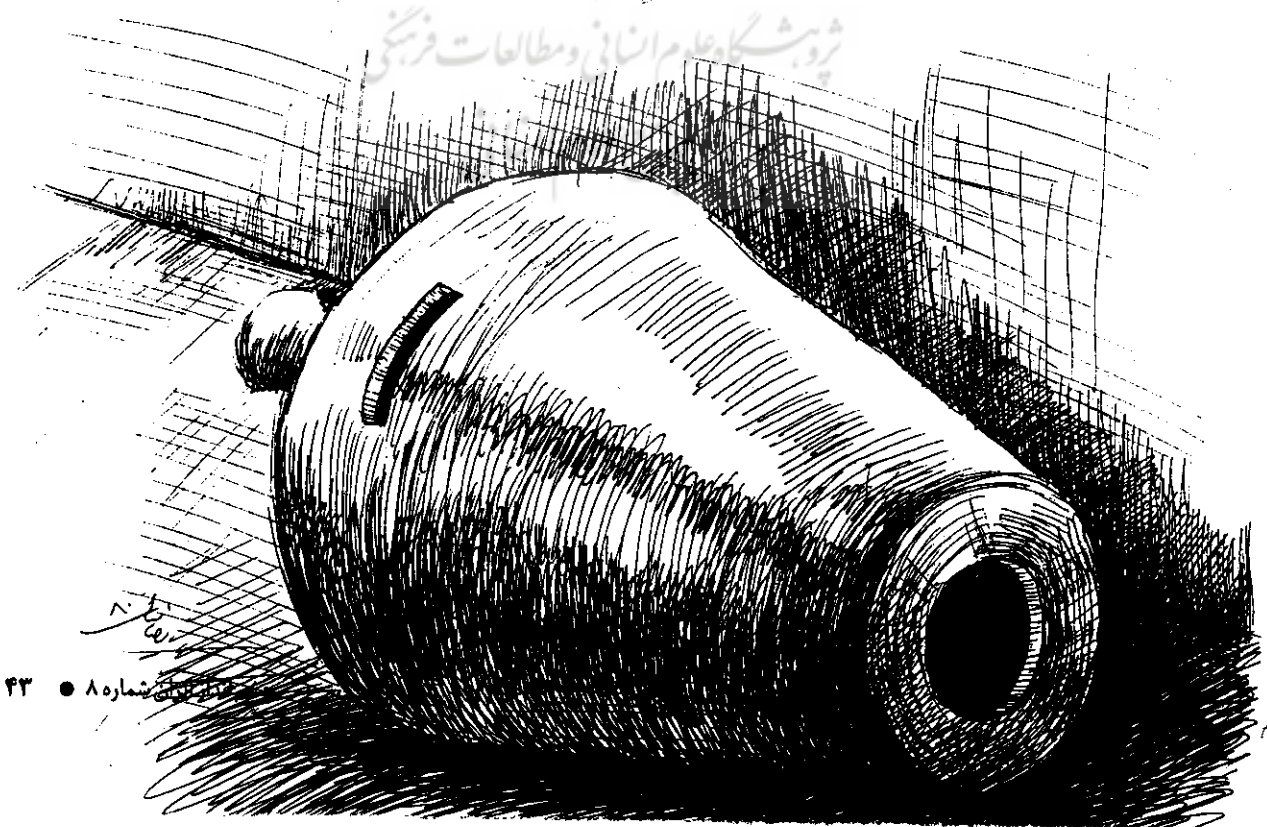
برای توسعه اقتصادی، دو نوع الگو وجود دارد: یکی الگوی جایگزینی واردات؛ یعنی به جای این که از خارج وارد کنیم خودمان تولید کنیم؛ الگوی دوم، الگوی توسعه صادرات است. در ۱۰ سال اول انقلاب، یعنی از سال ۵۷ تا سال ۶۸، سیاست توسعه اقتصادی ما جایگزینی واردات بود. اوایل انقلاب در بازار کالایی پیدا نمی‌شد؛ صابون، دستمال کاغذی، تلویزیون، فرش و پارچه نبود. خیلی چیزها که ما امروز دغدغه‌ای برای آن‌ها نداریم نبود، چون واردات قطع شده بود و این‌ها وارداتی بود. ولی اگر امروز شما دقت کنید می‌بینید در این زمینه‌ها در کشور ما خیلی کار شده است. سیاست جایگزینی

متن حاضر سخنرانی یکی از کارشناسان امور اقتصادی است که در تبیین ضرورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ایراد شده است و به جهت تضارب آرا رایج می‌شود.

ملت ما در ۱۰۰ سال گذشته، سه بار انقلاب کرده است و در همه این موارد - انقلاب مشروطیت، نهضت ملی به رهبری مرحوم دکتر مصدق و انقلاب سال ۵۷ - یک شعار مستقل داشته که آن هم استقلال است.

انقلاب بهمن ۵۷ سه شعار محوری داشت: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. استقلالی که مردم ما مطرح کردند و امروز هم مطرح است، هم استقلال سیاسی و هم استقلال اقتصادی است. اصولاً در دنیای امروز این دو از یکدیگر قابل تفکیک نیستند، یعنی استقلال پایدار بدون استقلال سیاسی منسجم امکان‌پذیر نیست. قبل از پیروزی انقلاب، ما محتاج مردم از طریق واردات تأمین می‌شد. درآمد نفت در سال بیش از ۲۰ میلیارد دلار بود. جمعیت کشور هم حدود ۳۰ میلیون نفر بود. تقاضاها هم مثل امروز نبود.

نیازها خیلی پایین بود و مردم به چیزهای کم‌تری قانع بودند. پول، بسیار بیش‌تر از نیاز جامعه بود. این بود که اکثر ما محتاج زندگی از خارج وارد می‌شد. نفت صادر می‌کردیم و بقیه ما محتاج را - شاید حدود ۱۹ میلیون تن کالا - وارد می‌کردیم که اگر به ۳۰ میلیون نفر تقسیم کنیم، به هر نفر در سال ۷۰۰-۶۰۰ کیلوگرم کالای وارداتی می‌رسید. به خصوص توجه داشته باشید که آن زمان جمعیت ما کم بود و بخش عمده جمعیت ایران هم در روستا بود که در تولید مواد غذایی نقش داشتند. در آن زمان ما واردات



واردات باعث شد که امروز خیلی از این کالاها در ایران تولید شود و اکنون در وضعیتی هستیم که در خیلی از رشته‌ها با انباشت تولید هم مواجه هستیم و بیش از نیاز مصرف داخلی تولید داریم و کارخانه‌ها مشکل فروش کالا دارند. بعضی از تولیدات ما نسبت به اول انقلاب، ۵ برابر و بعضی ۱۰ برابر شده است. بعضی تولیدات را اصلاً نداشتیم. البته این جا اصلاً مقایسه مطرح نیست، زیرا تولیدات صفر بوده و امروز تولید می‌شود.

در دهه دوم انقلاب که جناب آقای هاشمی بر سر کار آمدند، به صورت اعلام نشده‌ای، آرام آرام سیاست توسعه صادرات روآمد. تا سال ۷۳ حدوداً با

سیاست درهای باز- واردات را آزاد گذاشتند. گفتند اتومبیل و کالاهای خارجی دیگر هم وارد شود که با کالاهای داخلی رقابت کند. در سال ۷۴ به علت این که همین سیاست به صورت نظام یافته پیاده نشد و در واقع با مدیریت صحیحی انجام نشد، قیمت‌ارز یک‌دفعه بالا رفت و به ۷۰۰ تومان رسید. دوباره آمدند و جلوی این سیاست را گرفتند و باز ما برگشتیم به سیاست انقباضی قبل از آن. این دو سیاست اگر کاملاً تجزیه تحلیل نشود، شاید ما نتوانیم رهیافت مناسبی برای مسایل اقتصادی کشورمان پیدا کنیم. ابتدا نگاهی به آمار و واقعیات موجود در جامعه می‌اندازیم برای این که واقعاً احساس کنیم در چه وضعیت بحرانی قرار داریم. این بحران هم مربوط به دو - سه سال اخیر نیست، از ابتدای انقلاب تا حالا روش مدیریت کلان جامعه طوری بوده که برای ما این وضعیت و آمار را به وجود آورده است. آماری که می‌گویم آمار

رسمی است و برنامه سوم توسعه براساس این اطلاعات، طرح‌ریزی شده است. اولین نکته‌ای که درباره این آمار باید بگویم این است که کشور ما کشوری جوان است، یعنی میانگین سن در کشور ما خیلی پایین است. ۳۷ درصد جمعیت ما زیر ۱۵ سال و ۷۰ درصد کم‌تر از ۳۰ سال است. ۳۰ درصد دانش‌آموز داریم که ۴/۵ میلیون نفر از این درصد در دوران متوسطه تحصیل می‌کنند. ۱/۵ میلیون نفر هم دانشجو داریم. این وضعیت خیلی متفاوت است با وضعیت سایر کشورها. در بعضی آمارها دیده‌ام که ایران جوان‌ترین کشور دنیاست، یعنی در کشور ما تقاضاهای بسیار گسترده‌ای برای کار، ازدواج، ساخت‌وساز و... وجود دارد. مثلاً ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۰ سال است وضعیت هم طوری است که جوان‌ها نمی‌توانند به راحتی ازدواج کنند و به همین سبب، خیلی مسایل اخلاقی به وجود می‌آید. بعد ما فکر می‌کنیم مثلاً همه این‌ها را غربی‌ها نشسته‌اند نقشه کشیده‌اند اسمش را می‌گذاریم تهاجم فرهنگی یا چیز دیگر، در حالی که اگر این اعداد منحنی، منحنی طبیعی بود ما این مشکلات را نداشتیم. جمعیت جوان، ظرفیت بالایی از اشتغال را می‌طلبد. طی سال‌های بعد از انقلاب به طور متوسط

سال ۴۵۰ هزار شغل مورد نیاز بوده، اما به طور متوسط سالی ۳۰۰ هزار شغل ایجاد شده است. یعنی بعد از انقلاب هر ساله ۱۵۰ هزار نفر به تعداد بی‌کارها اضافه شده است. اگر وضعیت به همین شکلی که الان هست پیش برود، ما در آخر برنامه پنج‌ساله سوم، بیش از ۲۶/۵ درصد بی‌کار خواهیم داشت. یعنی در سال ۱۳۸۵ ما ۸ میلیون نفر بی‌کار خواهیم داشت. حال شما می‌توانید حدس بزنید که چند میلیون نفر جانی می‌شوند، چند میلیون نفر دزد می‌شوند و چه هزینه عظیمی ما بایستی برای تأمین امنیت به کار بگیریم و چه مصیبت‌هایی دامنگیر جامعه ما خواهد شد؟! به این ترتیب، ایران فقیرترین و کم‌رفاه‌ترین کشور منطقه خواهد شد.

در برنامه سوم برای این که این وضعیت پیش نیاید بیش‌بینی شده که ما سالی ۶ درصد رشد اقتصادی داشته باشیم، به این ترتیب، بی‌کاری به ۱۰/۵ درصد خواهد رسید که بسیار قابل تحمل‌تر است از ۲۶/۵ درصد بی‌کاری. برای این که ۶ درصد رشد اقتصادی داشته باشیم، باید هر سال برای ۷۶۵ هزار نفر شغل ایجاد کنیم. این مسئله در برنامه سوم آمده که قطعاً هم اجرا نخواهد شد! براساس متوسط سرمایه‌ای که برای ایجاد یک شغل، لازم است، باید معادل ۱۲ هزار میلیارد تومان و یا به عبارتی ۱۴/۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود. یعنی کل درآمد نفت را باید سرمایه‌گذاری کنیم؛ نه سوبسید نان بدهیم، نه سوبسید سوخت و نه سوبسید دارو و... فقط باید برای سرمایه‌گذاری هزینه کنیم که آن بحران سیاه به وجود نیاید.

در اوایل انقلاب، شهید دکتر سامی خیلی تلاش می‌کرد که تا با گرفتن فتوا از علما، جلوی رشد بی‌رویه جمعیت را بگیرد، اما هر جا که می‌رفت تقریباً دست‌خالی برمی‌گشت! از بزرگان بودند کسانی که می‌گفتند هر آن کس که دندان دهد نان دهد. اما واقعاً این طوری است؟ پس خداوند عقل را برای چه به ما داده است؟!

جناب آقای هاشمی در دور دوم کاندیداتوری خود در دانشکده حقوق دانشگاه تهران گفته بود تا چهار سال دیگر کشور ایران یکی از پیشرفته‌ترین و مردم ایران یکی از مرفه‌ترین مردم منطقه خواهند شد. این مسئله برای من خیلی عجیب بود که براساس چه مبنایی این حرف‌ها می‌زنند، آمار و ارقام چیز دیگری می‌گوید. اگر امروز ما این قدر ناامنی داریم، ماشین می‌دزدند، جنایت می‌کنند، و... بخش زیادی از آن برمی‌گردد به بی‌کاری، فقر: «کادالفقر ان یکون کفراً». وقتی یک جوانی بی‌کار باشد، راه به جایی نبرد، شما می‌خواهید او چکار کند؟ دانشگاه هم می‌فرستیمش، بیرون می‌آید کار مناسب پیدا نمی‌کند و نمی‌داند چکار کند.

اگر ما بتوانیم هر سال ۱۴/۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کنیم،

در دهه دوم انقلاب که جناب آقای هاشمی بر سر کار آمدند، به صورت اعلام نشده‌ای، آرام آرام سیاست توسعه صادرات روآمد. تا سال ۷۳ حدوداً با سیاست درهای باز- واردات را آزاد گذاشتند. گفتند اتومبیل و کالاهای خارجی دیگر هم وارد شود که با کالاهای داخلی رقابت کند.

می‌توانیم ۷۶۵ هزار شغل ایجاد کرده و از آن بحران، از آن سیلی که دارد می‌آید جلوگیری کنیم. کم نیستند برخی از این دوستان ما که فکر می‌کنند ما باید سرمایه‌داری ملی را تقویت کنیم، کدام سرمایه‌داری ملی؟ سرمایه‌داری ملی کجاست؟ مگر گذاشته‌اند؟ اگر داشتیم که خوب بود. نه در رژیم شاه و نه در بعد از انقلاب ما نگذاشتیم سرمایه‌داری ملی به وجود بیاید. مگر یادتان رفته که می‌گفتیم معادن انفال است. در همین قانون اساسی تمام توجه و تمرکز بر روی این است که سرمایه‌داری به وجود نیاید. ما نگذاشتیم سرمایه‌داری ملی به وجود بیاید. ما خودمان این را می‌خواستیم.

الان در جامعه ما اصلاً سرمایه‌دار احترام دارد؟ من هفته گذشته ترکیه بودم، دیدم که یکی از سرمایه‌دارهای بزرگ ترکیه به نام آقای سابعی را - که اتفاقاً ایرانی‌الاصول هم هست و کارخانه‌های زیادی از جمله کارخانه خودرو دارد - تلویزیون ترکیه نشان می‌داد که کلکسیون از کتاب‌های فارسی و آثار مولانا داشت و او را به عنوان یک شخصیت فرهنگی - ملی معرفی می‌کرد. اما در ایران چه کسی را معرفی می‌کنند؟ آیا سرمایه‌دار ملی را نباید تشویق کنیم؟ یک سرمایه‌دار ملی را نشان بدهید که ما او را تشویق کرده باشیم؟ من کاری به دولت ندارم، حتی خود ما این کار را کرده‌ایم؟ در فرهنگ، سرشت و اندیشه ما، هر آن چه که در این ۴۰-۳۰ سال اخیر پدیدآمده - که تحت تأثیر نظام مارکسیستی هم بوده - این بوده که همیشه با سرمایه‌داری مخالف باشیم. ما سرمایه‌دار ملی نداریم. ۸۰ درصد اقتصاد ما - بعضی می‌گویند ۷۰

درصد ولی کم‌تر از ۶۰ درصد کسی نگفته - دولتی هستند. همه کارخانجات بزرگ در ایران دولتی هستند. سرمایه‌دار ملی کجا بوده است؟ شما در غرب می‌بینید که یک خانواده ۸۰۰ سال پدر در پدر ثروتمندند چون انباشت سرمایه صورت گرفته است. به این می‌گویند سرمایه‌داری ملی. آن سرمایه‌گذاری‌هایی که در زمان صفویه صورت گرفت، قاجاریه آمد همه را مصادره کرد و آن‌ها هم همه بیچاره شدند. آن‌هایی که در زمان قاجاریه صاحب چیزی شدند، پهلوی آمد دوباره همه چیز را مصادره کرد، آن‌ها را دوباره به صفر رساند آن‌هایی که در زمان پهلوی به جایی رسیدند، ما دوباره انقلاب کردیم و همه آن‌ها را ملی کردیم. پس سرمایه‌داری ملی خیلی خوب است، اما وجود ندارد. ما از کجای می‌خواهیم برویم سرمایه‌داری ملی را بیاوریم؟ ممکن است بگوییم ایرانیان خارج از کشور؛ بله، ایرانیان خارج از کشور خیلی پولدارند، الحمدلله! اما آن‌ها حاضرند بیایند این جا سرمایه‌گذاری کنند؟ نه، مگر دیوانه‌اند که بیایند این جا سرمایه‌گذاری کنند؟! برای چه بیایند این جا سرمایه‌گذاری کنند؟ در یکی از این سمینارها که دو سال پیش در ژاپن و برای جلب سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور

برگزار شد، یکی از دوستان نقل می‌کرد که یکی از ایرانیان گفت شما فقط پول ما را می‌خواهید خودمان را نمی‌خواهید. شما می‌گویید پول‌تان را بیاورید، اما هیچ وقت به فکر این نبودید که ما ۲۰ سال است این جا آواره شده‌ایم، بچه‌مان چی شده و فرهنگ‌مان از دست رفته و... بچه من دیگر به ایران نمی‌آید. شما این‌ها را نمی‌توانید بفهمید. شما فقط پول ما را می‌خواهید، ما هم نمی‌آییم. (این‌ها می‌گویند ایرانیان خارج از کشور ۴۰۰ میلیارد تومان پول دارند، ۱۰ درصد هم بیایند خوب است. من نمی‌دانم این رقم درست است یا غلط، آماری است که در روزنامه‌ها نقل شده و بدون سند است ولی حalahه رقمی باشد، آن‌ها نمی‌آیند. حتی ایرانیان فعلی ما هم که پولی دست‌شان می‌آید، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. دبی و جاهای دیگر می‌برند و سرمایه‌گذاری می‌کنند. این بحث برمی‌گردد به فرهنگ ما و مسایل امنیت سرمایه که این مسایل کلاً در ایران مطرح نیست. حالا ممکن است دوره جمع شویم و ساعت‌ها اخبار بگوییم راجع به این که فلان آقای روزنامه‌نگار را گرفته‌اند، ولی اگر ۱۰ تا کارخانه‌دار چک‌شان برگشت خورده و الان توی زندان هستند و دوستان اطلاع دارند - که ما از این‌ها خیلی داریم - اخبار آن‌ها را نمی‌گوییم. اصلاً حساسیتی نسبت به این مسئله نداریم. این آقای که ۴۰۰-۵۰۰ نفر کارگر دارد، ۲۰۰-۱۰۰ خانوار را نان می‌دهد، الان چکش برگشت خورده و توی زندان است، آیا هیچ روزنامه‌ای می‌نویسد؟ کسی می‌رود دنبال حل مشکل او؟ اصلاً او برای ما اهمیت ندارد، ولی اگر روزنامه‌نگاری را بگیرند، حساسیت نشان می‌دهیم.

استقراض خارجی (یوزانس - فاینانس)

یک نوع دیگر سرمایه‌گذاری وجود دارد به نام استقراض خارجی. استقراض خارجی الان چند سال است که در ایران رواج دارد. اول به اسم یوزانس مطرح شد، چون جو آن موقع انقلابی بود، اگر می‌گفتند استقراض، مردم ناراحت می‌شدند. آقای بانکی که آمد در سازمان برنامه و بودجه، فکر یوزانس را هم ایشان آورد. اشتباه نکنم سال ۶۴ یا ۶۵ بود و من هم در وزارت صنایع بودم، پول نبود که مواد اولیه کارخانجات را وارد کنند؛ گفتند از طریق یوزانس؛ یوزانس چگونه؟ قبل از انقلاب رابطه‌ها طوری بود که معاملات دیداری انجام می‌شد، یعنی معاملات مدت‌دار. بعد از انقلاب چون دولت کنترل ارز را دست خودش گرفت، آن معاملات دیداری از بین رفت و معاملات، نقدی شد. پول هم بود. تقریباً چندسال اول انقلاب هیچ چیزی نسپه‌ نمی‌خریدیم. دولت پول داشت، ذخیره‌های قبل از انقلاب هم بود. به خصوص سال ۶۲ قیمت نفت هم بالا رفته بود و تا حدود ۲۸-۲۷ دلار رسیده بود. وضع‌مان طوری بود که هم جنگ را می‌توانستیم اداره کنیم و هم خریده‌ها را

**اگر وضعیت به همین شکلی
که الان هست پیش برود، ما در
آخر برنامه پنج‌ساله سوم،
بیش از ۲۶/۵ درصد بیکار
خواهیم داشت. یعنی در سال
۱۳۸۵ ما ۸ میلیون نفر بیکار
خواهیم داشت. حال شما
می‌توانید حدس بزنید که
چند میلیون نفر جانی
می‌شوند، چند میلیون نفر
دزد می‌شوند و چه هزینه
عظیمی ما بایستی برای تأمین
امنیت به کار بگیریم.**

انجام دهیم، ولی بعد به جایی رسید که قیمت نفت پایین آمد و فشار جنگ هم بیش تر شد و جمعیت هم روبه رشد بود و همه چیز هم کوپنی بود. کوپن هم می دانید خصلتی دارد که مصرف را بالا می برد. وقتی کوپنی شد همه می گویند این سهم من است و باید این را بگیرم و مصرف کنم. در نتیجه وضعیتی به وجود آمد که دولت با کمبود ارز مواجه شد. آمدند معامله یوزانس را مطرح کردند، یعنی می آیم جنسی را می خریم پولش را ۶ ماه بعد، ۸ ماه بعد می دهیم. حدوداً ۱۴-۱۳ درصد خریدهای مارکی و ۱۰-۸ درصد خریدهای دلاری گران تر می شد، به علت بهره ای که داشتند. این اولین استقراری بود که در زمان آقای میرحسین موسوی شروع شد که استقراض کوتاه مدت بود، پولی بود که ۶ ماهه پس می دادیم.

استقراض خارجی - فاینانس

دومین نوع وام اسمش فاینانس است یعنی وام های درازمدت. در زمان آقای هاشمی رفسنجانی و بعد از میرحسین موسوی، از این وام ها زیاد گرفته شد و برای کشور هم خیلی مشکلات به وجود آورد. این وام ها را خارجی ها به شرطی پرداخت می کنند که بانک مرکزی یا دولت ایران آن ها را گارانتی کند. یعنی بگوید که این وام را در مهلت و موعده مقرر پرداخت می کنم. در نتیجه وام دهنده

کاری ندارد، این پول را می دهد حالاً با این پول یک کارخانه می خری، این کارخانه را راه انداختی یا نینداختی، کار کرد یا نکرد، برای او مهم نیست. ما در ایران پروژه های زیادی داریم که با ارزهای فاینانس خریداری شده است. من کارخانه سیمان سفیدی را می شناسم که سال ها ست خریداری شده و هنوز روی زمین مانده است. خیلی از خریدارها به خرید علاقه داشتند، ولی به خاطر منافعی که در خرید داشتند، به اجرای پروژه علاقه مند نبودند. به هر حال همه این طور نبودند، مسایل دیگری هم بود، اما مجموعاً خریدهایی می شد و عمر پروژه های فاینانس در کشور ما طولانی بود. یک کارخانه سیمان را در دنیا ظرف ۲۴ ماه می سازند، ولی ما کارخانه سیمان لوشان را در ایران ۱۶ ساله ساختیم. سرمایه این قدر معطل می شود. تازه این مورد، فاینانس نبوده است. ما پروژه های فاینانس داریم که به زمان های طولانی خورده، بعضی ها هنوز هم راه نیفتاده است. دولت ایران در سر رسیدش باید پول را بدهد، بهره را هم بدهد، ولی کارخانه هنوز به تولید نرسیده است. پس در فاینانس، طرف خارجی پولش را می دهد، بعد پول با بهره اش را می گیرد و کاری هم به بقیه مسایل ندارد.

جذب سرمایه گذار خارجی

یک نوع سرمایه گذاری دیگر هم وجود دارد که به آن جذب سرمایه های خارج از کشور می گویند. در این نوع، دولت به سرمایه گذاری که از خارج می آید، هیچ تضمینی نمی دهد، بنابراین او باید خودش مطالعه کند و طرحی را انتخاب کند که جواب بدهد و سریع به نتیجه برسد. بازار بین المللی، تکنولوژی و... همه این ها را باید حساب کند و گر نه پولش از بین می رود. در

این زمینه در کشور ما تقریباً کار مهمی انجام نگرفته است. «بنابراین از این سه نوع سرمایه گذاری موجود، سرمایه گذاری ملی، سرمایه گذاری استقراری و سرمایه گذاری خارجی، بهترینش در دنیای امروز، سرمایه گذاری خارجی است که از نظر اقتصادی قبلاً زیاد پسندیده نبود»، ولی امروز با توجه به این که دنیا به هم متصل شده و خیلی از مرزهای اقتصادی از بین رفته و حتی مرزهای سیاسی هم در بعضی جاها مثل اروپا دارد برچیده می شود، کم ضررترین و پرفایده ترین است. به این ترتیب، سرمایه گذار باید بیاید در داخل کشور خارجی، پولش را سرمایه گذاری کند، و رشکست هم شد، مسئولیت با خودش است.

چون بحث پراکنده می شود، فقط آماری

می دهیم راجع به سرمایه گذاری هایی که در خارج هست. سرمایه گذاری خارجی بین سال های ۹۹-۱۹۹۰ میلادی را در برخی از کشورها به واحد دلار خدمت تان عرض می کنم: در کشور چین ۲۸۷ میلیارد، در مالزی ۴۲ میلیارد، اندونزی ۲۴ میلیارد، تایلند ۳۱ میلیارد، برزیل ۹۲ میلیارد، پاکستان ۵ میلیارد، مکزیک ۷۵ میلیارد، ایران ۲/۶ میلیارد دلار سرمایه گذاری شده است. در کل سرمایه گذاری خارجی در سال ۹۹ در دنیا، سرمایه هایی که به نتیجه

رسیده اند، ۸۶۵ میلیارد دلار بوده اند که نسبت به سال ۹۲ حدود ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش داشته است. به نظر می رسد که در سال ۲۰۰۰، این رقم - گرچه رقم واقعی را نداریم - بیش از یک تریلیون دلار است. جمعیت ایران یک درصد جمعیت دنیاست، اگر یک درصد از این سرمایه سهم ما بود، باید سالانه ۱۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی به ایران وارد می شد. حالاً ممکن است این سرمایه به عرب های ثروتمند کشورهای همسایه یا ترکیه یا هر جای دیگری متعلق باشد.

در سرمایه گذاری خارجی، کشورهایی که دنبال جذب سرمایه هستند، خیلی هایشان مشکل کسر سرمایه ندارند. مثلاً یکی از کشورهایی که بیشترین سرمایه خارجی را داراست خود آمریکا است، در حالی که خودش سرمایه خیلی زیادی هم دارد. در سرمایه گذاری خارجی، برای بعضی کشورها، مسئله سرمایه، مسئله چندان است، مسئله اول نیست؛ مثل کشور چین. می دانید که مردم چین با این که مردم ثروتمندی نیستند، ولی چون مردم قانعی هستند، پس اندازه دارند. یعنی چینی ها از همان درآمد کم هم پس انداز می کنند. یکی از ملت های پر پس انداز دنیا، ملت چین است و دولت چین و بانک هایشان وضع مالی شان خیلی خوب است، ولی باز هم می روند دنبال جذب سرمایه خارجی. وقتی از آن ها می پرسید که شما برای چه دنبال سرمایه خارجی می روید، می گویند سرمایه خارجی مدیریت می آورد به کشور ما، ما مشکل مدیریت داریم؛ آن که می آید، مدیریت می کند، کارخانه می سازد، من هم از او یاد می گیرم که چگونه مدیریت کنم یا این که تکنولوژی می آورد. ما ۷-۶ تا کارخانه لاستیک اتومبیل را از طریق



را تأمین کند. خارجی‌ها با شرکت‌های دولتی شریک نمی‌شوند، می‌گویند به شرطی می‌آییم سرمایه‌گذاری کنیم که در آن کشور اصل رفتار متساوی یا Equal Treatment حاکم باشد. یعنی همان رفتاری که با یک شرکت ایرانی دارید. با یک شرکت دولتی دارید، با من هم داشته باشید. آیا در مملکت ما این‌گونه است؟ اصل Equal Treatment حاکم است؟ نخیر نیست. به شرکت دولتی ارفاق می‌کنند و امتیاز می‌دهند، به شرکت خصوصی که در ایران امتیاز نمی‌دهند و به همین دلیل شرکت‌های خصوصی را مجبور می‌کنند که از راه‌های خلاف عمل کنند. حتی اگر کسی در تشکیلات دولتی - مثلاً وزیری - به یک شرکت خصوصی لطف کند، روزنامه‌ها و افکار عمومی فوری انگشت اتهام رویش می‌گذارند که او چه رابطه‌ای با این شرکت داشته است؟ و این مسئله باعث می‌شود که کسی اصلاً جرئت نکند به کسی کمک کند.

همان‌گونه که دیدیم ما در مسئله تأمین سرمایه به شدت مشکل داریم، چون راه اولش را، سرمایه‌گذاری ملی را از قبل به لحاظ فرهنگی مسدود کردیم که البته قبل از انقلاب هم این مسئله بوده است. راه دوم که استقراض است، به تجربه دیدیم که بسیار زیان‌آور بود برای اقتصاد ما. خوشبختانه الان مجلس ما تصویب کرد که بانک مرکزی دیگر نمی‌تواند تضمین بدهد و چون بانک مرکزی در این برنامه تضمین نمی‌دهد، خارجی‌ها حاضر نیستند فابنانس بدهند، چون تضمین بانک مرکزی را لازم دارند و صرف هم نمی‌کند، چون خیلی گران است و بدون مدیریت هم هست. راه سوم هم که سرمایه‌گذاری خارجی است، مشکلات زیادی دارد. من یکی دو مورد دیگر را هم در این باره اشاره می‌کنم که بحث ما کامل‌تر شود.

یکی از عوامل و موانع مهم، تفسیری است که از اصل ۸۱ قانون اساسی شده است. در این اصل، تقریباً به این مضمون اشاره می‌کند که دادن امتیاز تأسیس شرکت به خارجی‌ها ممنوع است. این قانون سال ۱۳۴۴ راجع به سرمایه‌گذاری خارجی بود. برداشت عمومی این بوده که این قانون آن قانون قبلی را لغو می‌کند، بنابراین تا سال ۷۲ اصلاً خارجی نمی‌توانسته به ایران بیاید. دولت و مردم همه فکرشان این بود که سرمایه‌گذاری خارجی نباید

فابنانس تأسیس کردیم، چند ۱۰۰ میلیون دلار دادیم، ولی وقتی که - سال‌های قبل - کارخانه‌ها از لاستیک پر شده بود، نمی‌توانستیم آن‌ها را صادر کنیم، چون این تکنولوژی عقب‌مانده بود. این لاستیک‌ها را توی کشورهای همسایه اجازه مصرف نمی‌دهند. در نتیجه این لاستیک‌هایی را که تولید می‌کنیم، روی دست مان می‌ماند. در صنعت اتومبیل نیز سرمایه‌گذاری کردیم، فابنانس کردیم؛ ایران خودرو چقدر برایش سرمایه‌گذاری شده؟ رقم‌های خیلی سنگینی آن‌جا سرمایه‌گذاری شده، ولی نمی‌تواند اتومبیل صادر کند، چون این تکنولوژی‌ها عقب‌مانده است. حالا در بحث تکنولوژی خیلی خلاصه اشاره می‌کنم که اصلاً مسئله تکنولوژی و پدیده تکنولوژی چگونه در کشور ما مورد غفلت قرار گرفته و چرا ما برداشت صحیحی از آن نداریم. فکر می‌کنیم اگر ماشینی را بخریم و بیاوریم، این تکنولوژی است. اعداد و ارقام در این رابطه زیاد است که زمان، اجازه بیان تمام آن‌ها را نمی‌دهد، لذا خلاصه می‌گذریم. در مورد سرمایه‌گذاری خارجی بیش‌تر صحبت می‌کنم، چون به نظر من این جزو فریضه‌هاست. جزو کارهای مهمی است که همه ما باید نسبت به آن حساسیت داشته باشیم تا تحقق پیدا کند.

حالا ممکن است سؤال کنیم که چرا سهم ایران در سرمایه‌گذاری خارجی این قدر کم بوده؟ در عرض ده سال فقط ۲/۶ میلیارد دلار که البته این هم واقعاً نیامده، بلکه بیش‌تر ایرانیانی بوده‌اند که چون احساس امنیت نمی‌کردند رفتند یک شرکت در خارج درست کردند، بعد پول‌شان را به عنوان شرکت خارجی آورده‌اند ایران، از دولت ایران هم تضمین گرفته‌اند که پول‌شان را مصادره نکنند و گرنه ما آن چنان سرمایه‌گذاری خارجی نداریم. سرمایه‌گذار خارجی بیش‌تر مایل است بیاید و شریک شود یعنی می‌گوید همه ریسک مال من نباشد، یک شرکت و سرمایه‌گذار ایرانی هم باید با من شریک شود. ما هم که سرمایه‌دار ملی آن چنانی نداریم که بیاید و شریک شود. مثلاً ما می‌خواهیم یک پالایشگاه بسازیم. حالا این پالایشگاه نصفش باید مال یک شرکت ایرانی باشد. ما چنین شرکتی در ایران نداریم که حداقل ۳۰ درصدش مال یک شرکت ایرانی باشد که بخواهد ۳۰۰ میلیون دلارش

صورت بگیرد. در سال ۱۳۷۳ آمدند گفتند نه این اصل ۸۱ جلوی سرمایه‌گذاری را نمی‌گیرد و ابتدا گفتند سرمایه‌گذاری خارجی تا ۵۰ درصد می‌تواند صورت بگیرد، چون اگر بیش از ۵۰ درصد باشد، حاکمیت پیدا می‌کنند. باز هم دیدند خارجی‌ها نیامدند و همین‌طور کم‌کم درصدشان را اضافه کردند تا امروز به ۸۰ درصد رسیده، ولی باز هم کسی برای سرمایه‌گذاری نیامد و نخواهد آمد؛ چرا؟ به دلیل این‌که ما وحدت نظر نداریم. مثلاً وزیر یک دستگاهی می‌گوید سرمایه‌گذاری دولتی خوب است، یک دفعه می‌بینی یکی دیگر از مسئولین - یک امام جمعه‌ای، نماینده مجلسی - می‌گوید نه. به هر حال در کشور ما تمام قوا سهمی از قدرت را دارند، بالاخره یک اظهار نظری ممکن است به آن مسئله خللی وارد کند. به عبارت دیگر ما باید یک عزم راسخ و وحدت نظر داشته باشیم تا سرمایه‌گذار خارجی احساس امنیت کند. اگر شما بدانید که به خانه‌ای می‌روید که به شما شکلات می‌دهند، ولی چهار تا چوب هم به شما می‌زنند، از خیر آن شکلات هم می‌گذرید، می‌گویید ما اصلاً نمی‌خواهیم به این خانه برویم.

در سه جلد کتاب مباحث مجلس خبرگان در بحث بر سر ماده ۸۱ قانون اساسی که دادن امتیاز در امور عمومی به شرکت‌های خارجی را ممنوع می‌داند آمده که این ماده با کلمه امور عمومی بوده ولی هنگام تایپ، کلمه امور عمومی تایپ نشده و بدون آن کلمه به رفراندوم گذاشته شده است. همه هم به آن رأی داده‌اند ولی کسی هم متوجه نشده که بگوید این ماده‌ای که در مجلس خبرگان بود کلمه امور عمومی هم داشت. چون آن‌جا بخش هست که مرحوم دکتر بهشتی هم گفته که امور عمومی را نمی‌شود به خارجی‌ها

واگذار کرد، مثلاً نمی‌توانیم نیروی انتظامی‌مان را به خارجی‌ها بدهیم، این امور عمومی است. یا اداره پست را که امور عمومی است و نمی‌شود به خارجی‌ها داد. همان موقع هم نظر این نبوده که خارجی‌ها نمی‌توانند بیایند کارخانه بسازند، ولی عملاً تا مدت‌ها با یک وحدت رویه و تفسیر این قانون تا سال ۱۳۷۲، مسئله سرمایه‌گذاری خارجی در ایران مطرح نبود. سال ۷۳ این مسئله مطرح شد و از آن سال تا به حال، تا آذرماه ۷۹ مبلغ ۲/۶ میلیارد دلار، ۱۱۲ مورد سرمایه‌گذاری خارجی آمده‌اند مجوز گرفته‌اند و به تصویب رسیده که کل این مبلغ به طور متوسط می‌شود سالی ۲۶۰ میلیون دلار. حالا شما حساب کنید که در ۱۰ سال، ۲/۶ میلیارد دلار بوده، اگر بخواهیم این رقم را به سالی ۱۰ میلیارد دلار برسانیم چکار باید بکنیم؟ باید کلی در طرز تفکر و رفتار و قوانین و برخوردهایمان با خارجی‌ها تغییر دهیم و تجدید نظر بکنیم که آن هم مشکلات دیگری دارد. خیلی‌ها فکر می‌کنند که

اگر خارجی‌ها به ایران بیایند، مسایلی اتفاق می‌افتد، مثلاً ممکن است یکی‌شان حجاب را رعایت نکند. آن مصیبت‌ها را چکار کنیم؟ بالاخره مصیبت فقر و بی‌کاری، دزدی و فحشاء ناشی از فقر را به آن مشکلات ناشی از سرمایه‌گذاری خارجی ترجیح دادیم. البته سرمایه‌گذاری خارجی را نمی‌توانیم قسم بخوریم که خیلی سالم است، آن هم بیاید مضراتی دارد، ولی در حکومت از باب دفع افسد به فاسداگر نگاه کنیم، مضرانش ممکن است که کم‌تر باشد. اگر مدیریت درستی بشود، در جامعه دموکراسی وجود داشته باشد، قراردادهای پست‌دره‌های بسته منعقد نشود و از مردم مخفی نماند، تصمیم‌گیری‌ها علنی باشد و روزنامه‌ها بتوانند نقد اقتصادی کنند، قطعاً خطرات آن خیلی کم‌تر خواهد بود.

بخش عمده اقتصاد دنیا امروزه دست ۱۰۰ تا شرکت است. شرکت‌های کوچک بسیارند، حتی ممکن است چند میلیون باشند، ولی سهم آن‌ها خیلی زیاد نیست. حدوداً ۱۰۰ تا شرکت بزرگ در دنیا وجود دارند که بخش اعظم اقتصاد دنیا دست این‌هاست. باید شرایط طوری باشد که آن‌ها سرمایه‌های ۱۰ میلیاردی بیاورند در ایران و گرنه با این پول‌های کوچک عملی نیست.

بحث سرمایه‌گذاری خارجی را همین‌جا تمام می‌کنم، برگردیم به دو الگوی دیگر که ناتمام باقی ماند. گفتیم دو تا الگو داریم: یکی جایگزینی واردات، دیگری توسعه صادرات. تفاوت الگوی جایگزینی واردات با توسعه صادرات

با الگوی جایگزینی واردات، جذب سرمایه‌گذاری خارجی امکان‌پذیر نیست، با الگوی توسعه صادرات است که می‌توانیم سرمایه‌گذاری جذب کنیم. اگر تصمیم گرفتیم سالی ۷۶۵ هزار شغل، ایجاد کنیم و بعد هم گفتیم برای ایجاد شغل خودمان که پول نداریم، اگر هم وام بگیریم معلوم نیست این وام‌ها به نتیجه برسد، فردا کشورمان ورشکست می‌شود، پس بهتر این است که خارجی خودش بیاید کارخانه به مسئولیت خودش بسازد، این مسئله با الگوی جایگزینی واردات جور در نمی‌آید. من مواردی را که به ذهنم رسیده یادداشت کرده‌ام، خدمت‌تان می‌خوانم که تفاوت این دو الگو را تا حدودی بدانید.

در الگوی جایگزینی واردات، تنوع تولید خیلی گسترده است، یعنی همه چیز می‌سازیم. من یادم هست در وزارت صنایع فهرست واردات را می‌گذاشتیم جلویمان و می‌گفتیم ببینیم پارسال چی وارد شده که حالا موافقت اصولی بدهیم برون این‌ها را بسازند. در روزنامه آگهی می‌دادیم هر کس می‌خواهد بیاید این کالاها را تولید کند. در این صورت تنوع محصول زیاد می‌شود، ولی در الگوی توسعه صادرات، تعداد خاصی کالا را می‌توانیم

سرمایه‌گذاری خارجی را نمی‌توانیم قسم بخوریم که خیلی سالم است، آن هم مضراتی دارد، ولی در حکومت از باب دفع افسد به فاسداگر نگاه کنیم، مضرانش ممکن است کم‌تر باشد. اگر مدیریت درستی بشود، در جامعه دموکراسی وجود داشته باشد، قراردادهای بسته منعقد نشود و از مردم مخفی نماند.

تولید کنیم، چون باید مزیت نسبی اش را داشته باشیم، چون باید رقابت کنیم، ما که نمی‌توانیم تمام کالاها را در دنیا بفروشیم. ولی الان می‌بینیم کشورهای دیگر چند زمینه را انتخاب کرده‌اند، روی آن تمرکز کرده‌اند و درآمدهای خیلی خوبی هم دارند. تایلند سال گذشته ۶۰ میلیارد دلار صادرات داشته است. کشور تایلند تا همین چند سال پیش از شدت بی‌کاری، مرکز فساد و فحشای عالم بود، الان وضعیتش طوری شده که شصت و چند میلیارد دلار صادرات داشته است، چون در یک یا چند رشته خاص کار می‌کند. نمی‌توانیم در همه زمینه‌ها سرمایه‌گذاری کنیم و در همه آن‌ها هم حرف اول را در دنیا بزنیم.

دومین تفاوت این دو الگو در تکنولوژی است. در جایگزینی واردات، تکنولوژی پایین است، دلیلش هم این است که محیط بسته است. ما می‌گوییم واردات نباید بیاید، ما می‌خواهیم جایگزین کنیم، چون اگر واردات شود که ما نمی‌توانیم جنس‌های داخلی را بفروشیم. ما درها را می‌بندیم که اجناسی که در ایران تولید می‌شود بفروشیم. این اجناس نیز چون رقیب خارجی ندارند و مردم هم مجبورند آن‌ها را بخرند، از سطح تکنولوژی پایینی برخوردارند و عقب مانده‌اند. تولیدکننده انگیزه ندارد پولی در زمینه تحقیق و توسعه خرج کند.

در الگوی جایگزینی واردات، قیمت تمام شده معمولاً بالاست، اما در توسعه صادرات قیمت پایین است. چون ما می‌خواهیم صادر کنیم، باید قیمت مان پایین باشد که رقابت کنیم و در بیرون کشور بفروشیم. اگر بخواهید در ایران یک پراید بخرید باید حدود ۸ هزار دلار بدهید، در حالی که اگر در باز کنید یک پراید ۵ هزار دلار است و کیفیت آن هم خیلی بهتر است. پس ما اگر بخواهیم پراید صادر کنیم، باید ۴ هزار و ۵۰۰ دلار بفروشیم که از ما بخرند. پس قیمت باید پایین بیاید، در حالی که در آن وضعیت که در بسته است، قیمت بالاست.

کیفیت محصولات و کالاها در اولی (الگوی جایگزینی واردات) پایین و در دومی (الگوی جایگزینی صادرات) بالاست. در اولی سرمایه‌گذاری بالاتری می‌خواهد، در صورتی که در دومی باید سرمایه‌گذاری کم‌تر باشد، چون Capital investment باید پایین بیاید. در اولی مدت اجرای طرح‌ها زیاد و در دومی کم است. در اولی امکان جذب سرمایه‌گذاری کم و در دومی امکان جذب سرمایه خارجی بیش‌تر است. دخالت دولت در اقتصاد در الگوی نخستین خیلی زیاد است، در الگوی دوم دولت نباید دخالت کند. نقش بخش خصوصی در اولی ضعیف و در دومی برجسته است. در اولی رانت‌خواری، یک صفت برجسته است، در دومی نمی‌تواند وجود داشته باشد، خود جامعه

عکس‌العمل نشان می‌دهد. می‌بینید که نان را ما ارزان به مردم می‌دهیم، ولی اگر بخواهیم نان را صادر کنیم، نمی‌توانیم بگوییم آرد را گران بخریم و نان را ارزان بفروشیم یا سوبسید بدهیم برای اتومبیل یا برای پول برق. سوبسید در اولی بیش‌تر است. این با رانت فرق می‌کند. سوبسید یک رانت عمومی است. راندمان در اولی پایین‌تر است، در دومی چون باید خودش را با اقتصاد جهانی مطابقت بدهد، راندمان بالاتر است.

الگوی جایگزینی واردات با شعارهای انقلابی بیش‌تر سازگار است. خارجی‌ها را راه ندادیم، همه چیز را خودمان درست می‌کنیم، فرش درست کردیم، تلویزیون درست کردیم، در دومی نمی‌توانیم چنین شعارهایی بدهیم. چون Selective است. همه چیز که نمی‌خواهیم تولید کنیم، ما فقط چند قلم را تولید می‌کنیم. اختلاف طبقاتی در الگوی توسعه صادرات بیش‌تر است، اما این به معنای فقر نیست. فرض کنیم در اولی حداقل درآمد ۵۰ هزار تومان و حداکثر ۳۰۰ هزار تومان باشد، در دومی حداقل درآمد می‌شود ۳۰۰ هزار تومان و حداکثر درآمد ۳ میلیون تومان، فاصله بیش‌تر می‌شود. در اولی مدیریت متوسط برای چرخاندن امور کافی است، یعنی مابه‌سرعت به ضعف مدیران پی نمی‌بریم، اما در دومی برعکس است و مدیران قوی باید سر کار بیایند. این‌ها یک سری از خصوصیات دو سیستم بود که هر کدام منافی و مضاری دارد، ولی در مجموع در دنیای امروز کشورهایی موفق بوده‌اند که الگوی توسعه صادرات را انتخاب کرده‌اند و کشورهایی که الگوی جایگزینی واردات را داشتند، عاقبت خوشی نداشتند.

تکنولوژی

حالا بحث تکنولوژی را ادامه می‌دهیم. معنای تکنولوژی که کلمه فارسی که برایش پیشنهاد کرده‌اند فن‌آوری است، عبارت است از دانش کار کردن. یعنی برای این که محصولی را تولید کنیم، علاوه بر سرمایه نقدی و ماشین‌آلات و نیروی انسانی، شما یک دانشی هم می‌خواهید که این را تولید کنید. به عنوان مثال ممکن است به دو نفر مواد اولیه یکسان بدهیم، سبزی، گوشت، روغن و چیزهای دیگر بدهیم، بعد از هر دو بخواهیم قورمه سبزی درست کنند. یکی بسیار لذیذ درست می‌کند و دیگری به نحوی درست می‌کند که کسی نتواند بخورد. فرق این دو در چیست؟ مواد اولیه یکی بود، هر دو داخل یک نوع قابلمه و روی گاز پخته شد. چه چیزی در این دو وجود دارد که یکی را پر مشتری و دیگری را کم مشتری کرده است. این دانش فنی یا تکنولوژی است یعنی همان هنر آشپزی است.

تکنولوژی خریدنی نیست، نمی‌توانیم تکنولوژی را بخریم. یعنی

اختلاف طبقاتی در الگوی توسعه صادرات بیش‌تر است، اما این به معنای فقر نیست.

فرض کنیم اگر در الگوی توسعه صادرات حداقل

درآمد ۵۰ هزار تومان

و حداکثر ۳۰۰ هزار تومان باشد

در الگوی جایگزینی واردات

حداقل درآمد می‌شود

۳۰۰ هزار تومان

و حداکثر درآمد

۳ میلیون تومان.

نمی‌توانیم پول بدهیم و به شرکت پژوی فرانسه بگوییم شما بیا به من تکنولوژی تولید اتومبیل بفروش. مثل این می‌ماند که شما پول بدهی بگویی مرا شاعر کن. تکنولوژی خریدنی نیست، بلکه آموختنی است. عوامل متعددی باید دست به دست هم بدهد تا تکنولوژی بجوشد، آفریده شود. برای مثال همین فرش دستباف که ما در ایران تکنولوژی برتر آن را داریم، اگر مواد اولیه‌اش را با دار قالی به کسی بدهیم که هواپیما می‌سازد، اتومبیل می‌سازد؛ گلیم هم نمی‌تواند بیافد، چون دانش فنی‌اش را ندارد. اگر چند ساعت یادشان بدهی، باز هم تکنولوژی نمی‌شود، اگر هم خوب یاد بگیرد، فقط همان یک فرش را خوب می‌بافد، ولی هنرمندان ما هر روز فرش‌ها را با طرح‌های جدیدی خلق می‌کنند. این تکنولوژی است.

امروز در صنعت اتومبیل‌سازی تکنولوژی به گونه‌ای است که عمر مفید هر طرح، دو سال شده است، در حالی که قبلاً تا ۱۰ سال بود. یعنی یک مدل تولید می‌کردند و تا ۱۰ سال به بازار عرضه می‌کردند. الان به علت سرعت محاسبات و رایانه‌هایی که وارد صنعت شده، عمر هر طرح دو سال شده، یعنی هر دو سال این اتومبیل باید عوض شود. الان به ما یک پژوی ۴۰۵ را یاد داده‌اند، من شنیده‌ام خودشان دیگر آن را تولید نمی‌کنند چون این مدل عمرش تمام شده است. ما نمی‌توانیم بگوییم با همین دانش

خودمان می‌خواهیم اتومبیل تولید کنیم. الان ماشین ایکس ۲۰۰ را چند سال است که به مردم فروخته‌اند و پول گرفته‌اند، ولی یک دستگاه هم به بازار نیامده است، چون ما صاحب تکنولوژی نیستیم. داریم تلاش‌مان را می‌کنیم، ولی آخرش هم که تولید می‌شود ممکن است ۱۰۰ تا عیب داشته باشد.

بنیاد تکنولوژی بر علوم است، روی مهندسی نیست، بر روی علم است. من سال ۱۹۹۰ از طرف مؤسسه‌ای که کار می‌کردم برای ژاپن بورسیه‌ای گرفتم. نزدیکی شهر توکیو شهری است به نام شهر علوم (SCIENCE CITY) که وسعتش حدود ۳۰ درصد شهر توکیو است. آن‌جا ۱۰ هزار محقق کار می‌کردند که ۷۵ درصد آن‌ها محققین رشته‌های علوم بودند. چون بنیاد تکنولوژی را کسی می‌تواند بگذارد که فیزیک خوانده باشد، اما بعداً مهندس مکانیک می‌تواند بسازد. می‌دانید ما در مهندسی BASIC ENGINEERING داریم که خیلی مهم است و BASIC ENGINEERING هم ریشه‌هایش هم در علوم است. سال گذشته جلسه‌ای داشتیم، آقای دکتر نوری، رئیس سازمان هواشناسی گزارشی دادند. وزیر صنایع هم بود. گزارش جالبی بود، می‌گفت یکی از دلایل عقب‌ماندگی‌مان در ایران این است که به علوم اهمیت نمی‌دهیم. ما وقتی ابن سینا و رازی و ابن هیثم و... را در فیزیک و علوم در دنیا داشتیم که علوم در ایران مورد توجه بود. الان جوان‌های ایرانی بیش‌تر سعی می‌کنند

در درجه اول به رشته‌های مهندسی و پزشکی بروند و در درجه دوم به رشته‌های علوم می‌روند.

ما در تحقیقات علمی ضعیف هستیم. اگر بخواهیم صاحب تکنولوژی شویم، باید نظام آموزشی‌مان را تغییر دهیم. از دبستان تا دانشگاه، تکنولوژی در نمی‌آید. مادر وزارت صنایع سال‌ها تلاش کردیم بین دانشگاه و صنعت ارتباط برقرار کنیم، هر جا این دو به هم رسیدند طوفان به پا شد، چون هیچ کدام حرف دیگری را نمی‌فهمند. نظام آموزشی ما طوری طراحی نشده که از آن تکنولوژی، توسعه و صنعت در بیاید و این جای تأسف دارد. ۳۰ درصد جمعیت ما دانش‌آموز هستند و این‌ها هر روز چند ساعت سر

کلاس می‌روند و درس می‌خوانند. خودتان بهتر می‌دانید کسی که از دبیرستان و حتی از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود چیزی بلد نیست، اما در کشورهای توسعه یافته کسی که از دانشگاه مهندسی بیرون می‌آید، معمولاً کارآفرین است، می‌تواند کاری را راه بیندازد. فارغ‌التحصیل ما می‌آید بیرون در روزنامه‌ها دنبال این می‌گردد که کجا استخدام می‌کنند، چون نمی‌تواند کارآفرین باشد. تعداد اندکی در میان این‌ها کارآفرین هستند. کارآفرینی را در دانشگاه به او یاد نمی‌دهند، حتی استادش هم بلد نیست.

در مقوله تکنولوژی، می‌توانیم سخت‌افزار بخریم، می‌توانیم یک کارخانه اتومبیل‌سازی

بخریم، بهترین نوع را هم می‌خریم، ولی بعد ماشینی که درست می‌کنیم، ماشین تراشی که درست می‌کنیم، اتومبیل یا دستگاه پرسی که درست می‌کنیم، کارخانه‌ای که درست می‌کنیم، به دلیل فقدان دانش فنی کیفیتش پایین است. دانش فنی را باید از مدارس و دانشگاه‌ها شروع کنیم و نظام آموزشی‌مان را متحول کنیم، به نحوی که آدم‌هایی که آموزش می‌دهند بتوانند در تولید نقش داشته باشند، نه در مصرف. در مصرف نقش داشتن خیلی آسان، ولی در تولید نقش داشتن دشوار، اما عملی است. باید این کار را انجام دهیم. از نظر سخت‌افزاری مشکلی نداریم، از نظر نرم‌افزاری مشکل داریم. تا زمانی که این مقوله‌ها را در جامعه حل نکنیم، یعنی نظام آموزشی‌مان را متحول نکنیم که از آن تکنولوژی بجوشد، یا این که شرایط را طوری درست کنیم که سرمایه‌دار خارجی بیاید و لااقل او تکنولوژی داشته باشد، ما نمی‌توانیم صنعت را در جایگاه واقعی‌اش بشناسیم. دنیا هم در جهت حرکت می‌کند که ما اگر وارد گات شویم، یک مشکلاتی دارد و اگر وارد نشویم مشکلاتی دیگر. بنابراین نسل جوان ما، مدیران ما، به همان اندازه که به سایر مسائل توجه دارند به این مقوله هم باید بها بدهند. در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون بسیار غفلت می‌شود، به خصوص در رادیو تلویزیون اصلاً توجهی به این امر نمی‌شود. خدای نکرده اگر غفلت ما ادامه پیدا کند، تا پایان سال ۸۵ تعداد ۸ میلیون نفر بی‌کار وضعیتی بحرانی را در کشور ایجاد می‌کنند.

۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۰ سال است. وضعیت هم طوری است که جوان‌ها نمی‌توانند به راحتی ازدواج کنند و به همین سبب، خیلی مسایل اخلاقی به وجود می‌آید. بعد ما فکر می‌کنیم مثلاً همه این‌ها را غربی‌ها نشست‌ه‌اند نقشه کشیده‌اند.